

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 4, Summer 2022, 289-312
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.37089.2289

Arendt and Her Human Concerns in the New Age A Critique on the Book “*Imperialism*”

Seyed Ali Mahmoudi*

Seyed Navid Kalahroudi**

Abstract

The main issue of this article is exploring the nature of imperialism as a fundamental phenomenon in new age which is connected to some subjects such as development, nation-state, bureaucracy, and citizenship. The importance and complexity of this issue led Arendt to analyze and critique its multiple aspects. The purpose of this research is the description, analysis and critique of some basic theoretical and historical dimensions of Arendt’s *Imperialism* and explanation of some aspects of her innovations and shortcomings. The methodology of Thomas A. Spragens on political theorists is used in this research. The outcome of our quest on Arendt’s treatise is that her central problem as a philosopher has been human beings and the ecology of mankind. She has helped for promotion and accuracy of political literature by finding the distinction between definitions of some concepts. In this way, she has clarified the complexities of her treatise. Although she has criticized the humanitarian aid of developed countries to less-developed states and sees it as imperialist, she has not offered a way out of this complex dilemma. To find the cause and analyses of phenomena of the modern age, such as the anti-Semitism and

* Associate Professor of Political Sciences (Political Thought), Head of Department of Regional Studies and International Relations, Faculty Member of School of International Relations, Ministry of Foreign Affairs, Tehran, Iran (Corresponding Author), mahmoudi3000@gmail.com

** PhD Student of Political Thought, Tehran University, Tehran, Iran, navidkalahroudi@ut.ac.ir

Date received: 06/03/2022, Date of acceptance: 23/05/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

۲۹۰ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۲، شماره ۴، تیر ۱۴۰۱

statelessness that Arendt found in racism, are examples of her innovations as a political theorist.

Keywords: Bureaucracy, Imperialism, Man, Nationalism, State, Totalitarianism

آرنت و دغدغه‌های انسانی او در دوران جدید

نقد و بررسی کتاب/امپریالیسم

سید علی محمودی*

سید نوید کلهرودی**

چکیده

مسئله اصلی این مقاله کاوش درباره ماهیت امپریالیسم به عنوان پدیده‌ای پیچیده و مهم در دوران جدید است که با موضوع‌هایی همانند توسعه، دولت-ملت، دیوانسالاری و تابعیت ارتباط دارد. اهمیت این پدیده، هانا آرنت را بر آن داشت که ابعاد متکثر آنرا مورد تحلیل و نقادی قرار دهد. هدف پژوهش حاضر، شرح، تحلیل و نقد ابعاد نظری و تاریخی رساله *امپریالیسم* آرنت و نشان دادن جنبه‌های اساسی نوآوری‌ها و کاستی‌های آن است. در این مقاله از روش توماس اسپریگنز درباره نظریه‌پرداز سیاسی استفاده شده است. برآیند جستار ما درباره رساله آرنت آن است که مسئله محوری او به عنوان یک فیلسوف انسان و زیست‌بوم نوع بشر است. او از طریق یافتن وجوه تمایز میان تعاریف برخی مفاهیم، با ایضاح آنها به ارتقاء شفافیت و دقت ادبیات سیاسی مدد رسانده و از این رهگذر، مطاوی رساله خویش را روشن کرده است. هرچند آرنت به نقد کمک‌های انسان‌دوستانه کشورهای توسعه‌یافته به دولت‌های کم‌تر توسعه یافته پرداخته و آنرا در مسیر امپریالیسم می‌داند، اما راه‌حلی در جهت برون‌رفت از این معضل پیچیده ارائه نکرده است. تحلیل و

* دانشیار علوم سیاسی (گرایش اندیشه سیاسی)، مدیر گروه مطالعات منطقه‌ای و روابط بین‌الملل، عضو هیئت علمی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران، (نویسنده مسئول)،
mahmoudi3000@gmail.com

** دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه تهران، navidkalahroudi@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۰۲



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

تحلیل پدیده‌های دوران جدید همانند یهودی‌ستیزی و بی‌تاییدی که آرنت بن‌مایه آن‌ها را در نژادپرستی یافته است، نمونه‌ای از نوآوری‌های او در مقام نظریه‌پردازی سیاسی است.

کلیدواژه‌ها: امپریالیسم، انسان، توتالیتراریسم، دولت، دیوانسالاری، ناسیونالیسم

۱. مقدمه

موضوع مورد بحث در این مقاله، شرح، تحلیل و ارزیابی *امپریالیسم* یکی از سه کتابی است که هانا آرنت (Hannah Arendt) (۱۹۰۶-۱۹۷۵) با عنوان مشترک *عناصر و نخاستگاه‌های حاکمیت توتالیتر* نوشته است. عنوان‌های خاص موضوعی این سه‌گانه عبارت‌اند از: *یهودی‌ستیزی، امپریالیسم و توتالیتراریسم*. در این کتاب آرنت با نگاه انتقادی پدیده *امپریالیسم* (Imperialism) را به عنوان مانعی بر سر شکل‌گیری دولت-ملت می‌بیند، زیرا دولت-ملت مفهوم مرکزی برابری شهروندان است؛ شهروندانی که از حقوق انسانی برخوردارند و می‌توانند سرنوشت فردی و جمعی خویش را به دست خود رقم بزنند. در این اثر، تیره‌روزی انسان‌ها طی سال‌های دو جنگ جهانی اول و دوم در کانون تأملات فلسفی و تاریخی آرنت قرار گرفته است. در این زمینه، وضع خاص اقلیت‌های قومی و دینی، مانند مردمان اروپای شرقی و یهودیان در دوران نازی‌های آلمان در *امپریالیسم* با ذکر پاره‌ای جزئیات دردناک مطرح می‌شود.

اگر بخواهیم رویدادهای سیاسی و تحولات نظری آن را در چارچوبی مورد بررسی قرار دهیم به نظر می‌رسد می‌توانیم در مورد برخی اندیشمندان این حوزه از عبارت نظریه پرداز سیاسی استفاده کنیم که در کار خلق نظریه‌های سیاسی اند. می‌توان گفت نظریه‌ها پاسخ‌هایی هستند به پرسش‌هایی انضمامی و معین و محدود که نسبت به یک اتفاق مشخص شکل گرفته‌اند. نظریه‌های سیاسی هنگام مشاهده یک رخداد سیاسی به جهت تحلیل آن از جزء به کل حرکت می‌کنند. در این سطح از اندیشیدن، ما با متفکرانی روبرو هستیم که یک موضوع خاص برایشان تبدیل به مساله، دغدغه و بحران گردیده است و در باب آن شروع به اندیشیدن کرده‌اند و از تدوین پاسخی برای یک پرسش جزئی به دستگاهی کلی می‌رسند و آن را تعمیم می‌دهند. توماس اسپریگنز (Thomas A. Spragens) (۲۰۰۶-۱۹۱۷)، نظریه پرداز سیاسی را کسی می‌داند که به انسان‌ها تصویری نمادین از کلیتی نظم یافته می‌بخشد (اسپریگنز، ۱۳۹۴، ص ۱۸). در حقیقت خود مفهوم نظریه نیز اساساً توجه و تأمل کردن به

برونداد است. بنابراین چنان که گفتیم نظریه‌های سیاسی از این رو مهم‌اند که از جامعه و زیست سیاسی ما دیدی همه جانبه و به‌سامان فراهم می‌آورند. به نظر می‌رسد می‌توان آرنت را بر اساس دیدگاه اسپریگنز و چنان که خود نیز می‌گوید، یک نظریه پرداز سیاسی خواند (آرنت، ۱۳۹۴: ۸-۹)، بدین معنی که برای او شکل‌گیری نازیسم، فاشیسم و توتالیتاریسم یک مساله اساسی بود؛ مساله‌ای که او در آن زیست و تمامیت خواهی هیتلری را تجربه نمود و از این رو به نظریه‌پردازی روی آورد. آرنت در طول زندگی خود به فلسفه و تأملات فلسفی اشتغال داشت و آثاری در این زمینه پدید آورد، اما به رغم آنکه تا مقطعی از زندگی اش هیچ علاقه‌ای برای ورود به مسائل سیاسی نداشت، اما در نهایت، زمانه‌ای که در آن می‌زیست او را مجبور به ورود به مسائل سیاسی کرد. از این رو، مجموعه آثار او به دو دسته آثار فلسفی و سیاسی بخش شده است (رجایی، ۱۳۹۸: ۲۷۴-۲۷۲).

در این مقاله نخست ارکان اصلی رساله *امپریالیسم* در نه بخش شرح داده می‌شود؛ دوم، نقد رساله در دو بخش شکلی و محتوایی شامل روش، جایگاه انسان و ویژگی‌های امپریالیسم صورت می‌گیرد. در پایان نتیجه‌گیری خواهد آمد.

۲. ارکان اصلی رساله *امپریالیسم*

چنان که از نام کتاب پیداست، این اثر حول محور شکل‌گیری مفهوم امپریالیسم نوشته شده است. مفهومی که عموماً با عباراتی همچون: «سیاستی که یک دولت برای کنترل مستقیم منابع اقتصادی، فیزیکی و فرهنگی در پیش می‌گیرد» (گریفتس، ۱۳۸۸: ۹۷) و یا «توسعه شکل‌های مطلق کنترل بر منابع بیگانگان» (همان، ص ۹۷) تعریف می‌شود. در حقیقت میان رویکردهای مختلف به شکل‌گیری این پدیده که عموماً از منظر اقتصادی به مسائل نگاه می‌کنند، نگاه ظریف‌تری نیز وجود دارد و آن پژوهش در باب علل اجتماعی و فرهنگی شکل‌گیری این پدیده و ارتباط آن با مسائل هویتی-نژادی و تاثیر این پدیده بر اروپا است. می‌توان نگاه آرنت به امپریالیسم را نیز در همین چارچوب قرار داد. اصلی‌ترین مباحث آرنت در این کتاب از نظر ما به نه دسته تقسیم می‌شوند:

۱.۲ همه‌گیرشدگی اصل توسعه:

شکل‌گیری جهان جدید به زعم آرنت بر پایه اصل توسعه بود. در این نگاه توسعه اصل تلقی می‌شد و از آن جا که منابع زمین و قلمرو سرزمینی کشورها محدود بود، استدلال می‌شد که هرچه می‌توان باید از زمین برداشت. (آرنت، ۱۳۹۹: ص ۳۳). آرنت معتقد است با تداوم این فرآیند دولت‌ها دیگر نتوانستند در برابر آنچه او «جنون» می‌نامد تاب آورند؛ جنونی که عامل اصلی شکل‌گیری امپریالیسم تلقی می‌شد. جهان به سمتی می‌رفت که در آن تجارت بین‌المللی همه مردمان را فراتر از مرزهای خودشان درگیر می‌نمود. در این جهان جدید مفاهیم و ارزش‌ها در حال تغییر بودند و روند صنعتی‌سازی تا بالاترین حد خود رشد کرده بود و در نتیجه مرزها عامل جلوگیری از توسعه تلقی می‌شدند. در این جا بود که بورژوازی و سرمایه‌داری نیز به جهان سیاست پا گذاشتند که در حقیقت پیامد آن چنین بود که سیاست خارجی دولت‌ها به شکلی هدایت شوند که توسعه مورد نظر امپریالیست‌ها متوقف نگردد.

طی چنین فرآیندی رابطه میان دولت‌ها و پول برعکس شد. سرمایه اکنون پولی مطلقاً آزاد بود که دیگر امکان سرمایه‌گذاری آن در مرزهای ملی وجود نداشت و به ناگزیر باید صادر می‌گردید. به بیان دیگر این پول بود که تعیین می‌کرد دولت‌ها باید به چه سمتی حرکت کنند و در این فرآیند بازیگران سستی اقتصاد به حاشیه رفتند و تامین‌کنندگان مالی استعمارگری جای آنها را گرفتند (آرنت، ۱۳۹۹: ۵۵-۵۴).

یک گروه مهم دیگر نیز در این مرحله دچار افول در نفوذ خود شدند که همانا یهودیان بودند. حالا دیگر دولت‌ها با افزایش درآمدهای حاصل از مالیات‌نیازی به وام و سرمایه‌های یهودیان نداشتند و بدین ترتیب این گروه از مردمان عموماً متمکن، از نظر جایگاه اجتماعی سقوط کردند.

۲.۲ تفاوت بنیادین دولت-ملت با امپریالیسم

نکته‌ای که عموم نظریه پردازان ناسیونالیسم بدان اشاره می‌کنند این است که دولت-ملت‌ها عموماً از دل مردمانی همگون شکل گرفته‌اند. آرنت معتقد است ملت‌ها توان ساخت امپراتوری را نداشتند، زیرا فاقد قدرتی برای یکسان‌سازی جمعیت بیگانه با خود بودند، مگر از طریق نابودی آنها (آرنت، ۱۳۹۹: ۳۶-۳۵). از همین رو آرنت معتقد است که بن

مایه مفهوم ملت، مانع استثمار بود (آرنت، ۱۳۹۹: ۴۰-۳۸). به همین جهت دولت‌ها یا به شکل قهری به استثمار می‌پرداختند یا همچون انگلستان اجازه می‌دادند تا هندی‌ها تنها در مسائل مربوط به خودشان از حدی از استقلال بهره مند باشند. در مجموع اما دولت‌ها نبرد را به امپریالیسم باختند. آنها اقتضائات سیاسی شدن اقتصاد را پذیرفتند و اصل بقا را مبنای کار خود قرار دادند.

۳.۲ فایده های امپریالیسم برای دولت‌ها

در درجه اول امپریالیسم باعث می‌شد تا مردم از دعوای داخلی به خصوص مباحث طبقاتی دور شوند. امپریالیست‌ها با استفاده از احساسات ملی و میهن پرستی به تحریک مردم برای فعالیت در خارج از کشور می‌پرداختند و این دو پدیده از اصلی ترین ابزارها بود. در این جا یک اشتباه تاریخی مرسوم نیز توسط آرنت اصلاح می‌شود. او توضیح می‌دهد که میان ناسیونالیسم و امپریالیسم تفاوت‌هایی وجود دارد. امپریالیسم تلاشی برای توسعه طلبی و پوشاندن آن در لباس منافع ملی و سو استفاده از مفهوم ناسیونالیسم است. همچنین امپریالیسم خود را ورای احزاب سیاسی داخلی می‌داند و معتقد است که تنها خودش نماینده راستین ملت است و اساسا سیاست داخلی را ناچیز جلوه می‌دهد (آرنت، ۱۳۹۹: ۸۸). دوم آنکه فعالیت دولت‌ها در ورای مرزها برای کارمندان نیز منافع سیاسی داشت. می‌دانیم که دیوانسالاری (Bureaucracy) از نظر آرنت از اصلی ترین ویژگی‌های نظام توتالیتار است چنان که آدولف آیشمن و اقدامات وی برای یهودی ستیزی نمونه ای برجسته از پیچیدگی های سیستم اداری برای عادی سازی جنایت بود (آرنت، ۱۳۹۸). بنابراین کارمندان که قرار بود خدمتگزاران مردم خود باشند در فساد غرق شده بودند و کشورهای خارجی را گزینه مناسبی برای کار و نجات خود می‌دیدند. به تعبیر آرنت آنها بهتر می‌توانستند در غربت ادعا کنند که خادم ملت‌اند! (آرنت، ۱۳۹۹: ۹۰).

۴.۲ عوامانه شدن سیاست

با فهم این اصل که توسعه و انباشت سرمایه را پایانی نیست، عملا مبانی نظری زیستن در جهان غرب نیز تغییر نمود. در طی چنین تحولی بود که به تدریج در همه امور عوام جای نخبگان را گرفتند. توده‌ای از انسان‌های فارغ از سیاست که به سبب تعدد و کثرت‌شان بر

روی مسائل نیز تاثیر می‌گذاشتند، به عقلای قوم بدل شده بودند. چنین مردمانی تنها به وسیله مفاهیم امپریالیستی متحد می‌گشتند و در میان این مفاهیم، نژاد پرستی و برتری نژادی از اصلی‌ترین عناصر مورد استفاده بود. آرنست توضیح می‌دهد که جهان بینی سیاسی عوام شبیه جهان بینی بورژوازی است و نوعی نیهیلیسم در دل خود دارد. بنابراین با توده‌ای از انسان‌هایی فارغ از اصول روبرو هستیم که دکترین‌های نژادی آنها را با یکدیگر متحد می‌سازد (آرنست، ۱۳۹۹: ۹۵). در حقیقت نظام‌های تمامیت‌خواه اساساً در چنین جوامعی قابل شکل‌گیری هستند. جوامعی که از قدرت هرگونه عمل سیاسی مستقل، اندیشیدن و داوری کردن برخوردار نیستند، به شدت به انسان‌هایی جدا افتاده از یکدیگر بدل شده‌اند و در جستجوی هویتی هستند که عموماً از طریق نوعی عوام‌گرایی (پوپولیسم) توسط رهبران سیاسی فرصت طلب شکل می‌گیرند. این گرایش، عوام را به خود جذب می‌کند و به آنها خصلت بالای بسیج‌گری در سیاست می‌بخشد. رهبران سیاسی یادشده برای تداوم بخشیدن به سیاست عوامانه، به شدت با آزادی مطبوعات، وجود گروه‌های مدنی و مستقل از دولت و به طور کلی هر امری که به نوعی با سیاست‌های کلی دولت در تضاد باشد مخالفت می‌ورزند. جرج اُروِل (George Orwell) (۱۹۵۰-۱۹۰۳) در مقاله معروفی توضیح می‌دهد که چگونه این روند بر نوعی رابطه دو سویه میان زبان و سیاست منجر می‌شود؛ رابطه‌ای که او در برخی آثار معروف خود نیز آن را نشان می‌دهد.

۵.۲ نژاد پرستی

آرنست توضیح می‌دهد که نژاد پرستی مفهومی قدیمی‌تر از آن است که متعلق به نازیسم باشد، اگرچه در آن دوران به اوج خود رسیده است. نژاد و تاکید بر آن ابداع نازی‌ها نبود اما به شدت مورد استفاده آنها قرار گرفت (آرنست، ۱۳۹۹: ۹۸). در حقیقت از آنجا که اروپایی‌ها در معنای کهن آن ملت نبودند (۱) و حافظه جمعی مشترکی نداشتند، باید بر مبنای عنصری همچون خون سامان می‌یافتند. نکته دیگر در برجسته شدن مفاهیم نژادی مواجهه ناگهانی اروپایی‌ها با مردمانی بود که تا به حال نظیر آنها را مشاهده نکرده بودند. مردمان مناطق مستعمره هم از نظر رنگ پوست و آداب زندگی و هم از نظر اجتماعی در جهان ماقبل مدرن باقی مانده بودند و همین امر به نوعی حس برتری در میان اروپائیان را در مقایسه با مردمان استثمار شده دامن زد.

۶.۲ اهمیت دیوانسالاری

کارمندان چنان که گفتیم به مستعمره‌ها چونان مامنی می‌نگریستند که می‌توانستند ضعف و فساد خود را در آنجا مخفی نمایند. تجربه برپا سازی یک سیستم اداری و بوروکراتیک به آنها آموخت که چگونه می‌توان به سرکوبی قاعده مند و دارای سلسله مراتب دست زد. به همین جهت است که عموماً در بوروکراسی‌ها اداره امور جای مفهوم دولت، حکم حکومتی جای مفهوم قانون و اختیاری بی نام جای تصمیم حقوقی را می‌گیرد (آرنت، ۱۳۹۹: ۱۶۵).

بنابراین دستاورد استعمار دو پدیده‌ی نژاد شیفتگی و دیوانسالاری بود که بعدها پایه‌های اولیه کشتارهای دسته جمعی را توسط نازی‌ها بنا نهاد. از نظر اروپایی‌ها مردمان مستعمره‌ها اساساً انسان‌هایی بی جا و بی دنیا به حساب می‌آمدند. انسان‌هایی که در جامعه نبودند و تنها دور هم زندگی می‌کردند (آرنت، ۱۳۹۹: ۱۶۷).

۷.۲ ریشه‌های دشمنی با یهودیان

در این جا نیز آرنت به ما نشان می‌دهد که بر خلاف تصور رایج، یهودی ستیزی نیز ریشه در حکومت نازی‌ها نداشت یا می‌توان گفت حداقل آنها شروع کننده آن نبودند اگرچه برای نازی‌ها این ستیزی یک ایدئولوژی و ابزار سیاسی بود اما در تجربه مستعمره نشین‌ها و مقابله آنها با قبائلی همچون بوئرها این ستیزی یک تجربه تاریخی و نه سیاسی بود. بعدها نازی‌ها با الهام از استعمارکنندگانی که پیشنهادهایی همچون کشتار کامل نژادهای پست را داده بودند، در عمل دست به کاری زدند که در قرون گذشته تنها در حد یک ایده خیال پردازانه باقی مانده بود. از نظر آرنت آنچه در آلمان نازی و روسیه استالینی رخ داد، نوع جدیدی از نظام های سیاسی است که زاینده مدرنیته هستند و تا قبل از آن اساساً وجود خارجی نداشته‌اند. در این نظام‌ها افراد به صرف مثلاً یهودی بودن، معلول بودن، دو رگه بودن و... از جامعه طرد می‌شدند، مورد شناسایی و شکنجه قرار می‌گرفتند و یهودیان در اولویت این موارد بودند. شیوه این قتل‌ها، میزان آنها و اعمال و آزمایش‌هایی که بر روی این افراد توسط نازی‌ها انجام می‌گرفت بی سابقه بود. البته برخی از فیلسوفان سیاسی همچون آیزایا برلین (Isaiah Berlin) (۱۹۰۹-۱۹۹۷) نظر آرنت در مورد روسیه استالینی را نادرست می‌دانند (جهانبگلو، ۱۳۷۱: ۱۱۱-۱۰۷).

۸.۲ ذره‌ای‌سازی جوامع

از دیدگاه آرنت، بی‌تفاوت ساختن و جدا کردن انسان‌ها از یکدیگر دو ویژگی امپریالیسم است (آرنت، ۱۳۹۹: ۲۰۶). این خصوصیات که بعدها مبنای نظام‌های توتالیتر نیز قرار گرفتند، عملاً انسان‌ها را در روند ذره‌ای‌سازی (Atomization) به حد اشیاء و ابزار فرو می‌کاستند. در این معنا انسان‌ها دیگر دارای عرصه‌ای عمومی نبودند و تنها از دستورات اطاعت می‌کردند. این توده‌ها محتاج مجموعه‌ای از عوامل تبلیغاتی و تسکین دهنده بودند و به تعبیر آرنت نوعی شبه‌الهیات، شبه علم و دیدگاه‌های قومی چنین نیازی را برطرف می‌ساخت (آرنت، ۱۳۹۹: ۲۵۵). یکی از نکات مهم در شکل‌گیری جوامع توده‌ای، پشت پا زدن به مفهوم سنت است. سنت امری نیست که ناگهانی شکل گرفته باشد و ناگهانی نیز از بین برود. سنت‌ها تداوم بخش مفاهیمی هستند که به دلایلی مدت‌های مدید جوامع بشری را همراهی می‌کنند. به طور مثال نهادی مانند خانواده و سنن موجود در آن، امری کهن اند که نمی‌تواند بطور ناگهانی دچار تحولات اساسی شود. به زعم آرنت، چنان که در دیگر آثارش همچون **وضع بشری** نیز مشاهده می‌شود، مدرنیته نوعی گسست از سنت‌ها نیز بود و این اتفاق انسان‌های عصر مدرن را به خصوص در دوران پیش و پس از دو جنگ جهانی با نوعی بی‌معنایی روبرو ساخت. جالب توجه است که در جریان شکل‌گیری و قدرت‌یابی آدولف هیتلر، تنها چند حزب و گروه در آلمان به او نپیوستند که از جمله آنها می‌توان به احزاب محافظه‌کار و دست راستی و گروه‌های مذهبی اشاره کرد؛ یعنی دقیقاً گروه‌هایی که از نوعی سنت پایدار و محافظه‌کارانه برخوردار بودند.

۹.۲ تحول معنای تابعیت

از آن جا که دولت‌های تمامیت‌گرا نمی‌توانستند دولت-ملت‌ها را تحمل نمایند، به تقویت پدیده‌ها و رخدادهایی مانند بی‌تابعیتی (Statelessness) می‌پرداختند. سلب تابعیت امر جدیدی نبود اما به شکل سازمان یافته توسط نازی‌ها انجام می‌شد و قربانیان اصلی آن مردمان اروپای شرقی و یهودیان بودند. این بار نیز با یکی از وجوه مدرن نظام‌های تمامیت‌گرا که بی‌سابقه بود روبرو می‌شویم. این که مردمانی فاقد میهن باشند امری جدید نبود، اما اینکه اساساً تعدادی از انسان‌ها نتوانند میهنی پیدا کنند امری نو تلقی می‌شد (آرنت، ۱۳۹۹: ۳۵۷). دیگر مفهوم پناهنده شدن نیز معنا نداشت، چرا که پناهندگان معمولاً در فرار از

مجازات جرم یا گناهی پناهنده می‌شوند، اما از نگاه تمامیت‌گرایانه، یهودی بودن خود فی‌نفسه و بالذات جرم تلقی می‌شد بی‌آنکه فرد بی‌تابعیت در عمل و در جهان واقع گناهی کرده باشد. آرنت این پدیده را بی‌حق‌شدگی (۲) مطلق می‌نامید. این بی‌حق‌شدگی مطلق عموماً همراه با این نکته بود که انسان مورد محاکمه نازی‌ها (یهودیان، عقب‌ماندگان ذهنی، سیاه‌پوستان و...) عملاً و به‌طور مشخص جرمی مرتکب نشده بودند. به‌طور مثال اکثر این افراد مدت‌های مدید در زندان‌های نازی‌ها مجبور به انجام انواع و اقسام کارهای سخت می‌شدند و یا بدون هیچ‌دلیل و جرم مشخصی به قتل می‌رسیدند، چرا که صرفاً یهودی بودند. این اتفاق چنان که آرنت توضیح می‌دهد ما را به سویه‌های جدیدی از یک نظام سیاسی جدید روبرو می‌سازد. در حقیقت در نظام‌های تمامیت‌خواه کارهایی صورت می‌گیرند که تا پیش از آن قابل تصور نبودند و مستبدترین نظام‌ها نیز دست به آن نمی‌زدند.

۳. نقد شکلی رساله

چنانکه در مقدمه مقاله ذکر شد، *امپریالیسم* یکی از سه کتابی است که هانا آرنت با عنوان مشترک *عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتیر* نوشته است. به‌علت حجیم بودن نسخه اصلی کتاب، مترجم فارسی زبان - همانند چاپ‌های کتاب به زبان‌های دیگر - آن را به سه کتاب مجزا (۳) تقسیم کرده است که به ترتیب *یهودی‌ستیزی*، *امپریالیسم* و *توتالیتاریسم* نام دارند. البته مطالب هر سه کتاب در یک ساختار و در امتداد هم نگاشته شده‌اند.

یکی از مشکلات، تقسیم‌بندی کتاب به سه جلد است، زیرا مخاطب فارسی‌زبان را دراینکه آیا با یک اثر سه‌جلدی مواجه است یا سه کتاب مستقل، دچار ابهام می‌سازد. بهتر بود علاوه بر درشت چاپ شدن عنوان کلی کتاب یعنی «عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتیر»، هر کدام از این سه جلد نیز با شماره‌گذاری و به ترتیب مشخص می‌شدند. در برخی از صفحات کتاب از جمله صفحه ۱۴۱ و صفحه ۲۵۹ نیز اغلاط تایپی و املائی به چشم می‌خورد.

متن ترجمه نشان می‌دهد که مهدی تدینی مترجم کتاب، افزون بر تسلط به زبان آلمانی، به زبان فارسی نیز تسلط چشمگیری دارد. بهره‌گیری او از واژگان و اصطلاحات فارسی به

مترجم کمک کرده است تا در انتقال متن آرنٹ- که گاه با پیچیدگی‌های زبانی و معنایی همراه است-، ترجمه دچار کاستی، ابهام و ناهمرازی نشود. افزون بر این‌ها، مترجم در موارد لازم به ترجمه انگلیسی متن نیز رجوع کرده تا در مواردی که «فهم معنا قدری دشوار و مفهوم برای خواننده فارسی گنگ از کار درآمده» (آرنٹ، ۱۳۹۹: ۱۵)، از نسخه انگلیسی متن کمک بگیرد و ترجمه آن‌ها را در پانویس به متن بیفزاید. نکته دیگر آن است که ترجمه تدینی از مغلط نویسی، فضل‌فروشی و پیچیده‌سازی (نشانه‌های نثر متکلف و نیز ناتوانی در تسلط به ظرفیت‌های زبان غنی فارسی) بری و آزاد است. متن خوش‌خوان است و مطالب از طریق نثری که گاه به ضرورت شکل غیر رسمی به خود می‌گیرد و به زبان داستان نزدیک می‌شود، به ذهن خواننده انتقال می‌یابد. در کتاب مواردی از عدم رعایت رسم الخط زبان فارسی مشاهده نشد. انتخاب کاغذ بالک برای چاپ کتاب نیز مناسب است، چرا که استفاده از این نوع کاغذ با توجه به تعدد صفحات کتاب، می‌تواند مخاطب را راحت‌تر با مطالعه کتاب همراه سازد.

۴. نقد محتوایی رساله

ارزیابی محتوایی *امپریالیسم* به ترتیب، زیرعنوان‌های روش، انسان و امپریالیسم از این قرار است:

۱.۴ روش

۱.۱.۴

آرنٹ پدیده امپریالیسم را در بستری تاریخی می‌کاود که تمرکز آن بر سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی است. به سخن دیگر، امپریالیسم در این اثر «متن» (Text) به شمار می‌رود که تاریخ «زمینه» (Context) آن است. می‌دانیم که خوانش متن‌ها بر پایه زمینه، یکی از روش‌های هرمنوتیک است که خواننده را در فهم متن یاری می‌کند. او با رجوع به پیشینه تاریخی رخدادهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، دوران جدید را با رجوع به ریشه‌ها در گذشته‌ها جست‌وجو می‌کند و با اتصال به دوران کهن، خواننده را به سرچشمه‌های پدیده‌ها و تحولات می‌برد (محمودی، ۱۳۹۵: ۲۸-۲۳، King, 1988: 290-299). چیرگی رویکرد

آرنت و دغدغه‌های انسانی او در ... (سید علی محمودی و سید نوید کلهرودی) ۳۰۱

تاریخی در کتاب، آرنت را در قامت یک پژوهشگر ریزبین و ژرفاندیش تاریخ سیاسی و روابط بین‌الملل نمایان می‌سازد. او با آگاهی چنین روشی را برگزیده است، زیرا درک رویدادهای هر دوره تاریخی، بدون واکاوی پیشینه آن، ممکن است با برداشتهای نادرست و غیرواقعی همراه شود.

۲.۱.۴

قرابت و همسایگی مفهومیها در پیوند با پدیده‌ها، نکته‌ای است که در این اثر از دیده آرنت دور نمانده است. او امپریالیسم را در کنار مفهومیهای نازیسم، فاشیسم و توتالیتریسم مورد تحلیل و بررسی قرار داده است، زیرا به باور او، مفهومیهای ذکر شده ارتباطی تنگاتنگ با مفهوم امپریالیسم دارند. از این رو، آرنت با استفاده از پیوند میان مفهومیها، خواننده را از درکی همه‌جانبه نسبت به امپریالیسم برخوردار می‌سازد. آرنت از این رهگذر، با درک زمان و مکان، شبکه معنایی گسترده‌ای را برمی‌سازد که در اتصال و انطباق با واقعیت، خواننده را به درکی منطقی و روشن از رخدادها می‌رساند.

۳.۱.۴

درست است که روش آرنت در این اثر از منظر پژوهشی تاریخ‌محور است، اما نه خود او و نه آنان که او را می‌شناسند، فراموش نمی‌کنند که نویسنده در مقام یک فیلسوف و نظریه‌پرداز سیاسی در کار ریشه‌یابی و واریسی پدیده امپریالیسم است. بن‌مایه‌ها و پشتوانه‌های فلسفی به آرنت کمک می‌کنند تا پدیده امپریالیسم را از دیدگاه فیلسوفی انسان‌شناس که همواره دغدغه انسان و زیست انسانی در منظومه فکری خود داشته است، مورد سنجش قرار دهد. از این روست که او در کتاب، ارجاعاتی معنادار و روشن‌گر به کثیری از فیلسوفان می‌دهد که از میان آنان می‌توان از هربرت اسپنسر، باروخ اسپینوزا، افلاطون، ادموند برگ، ژان ژاک روسو، جان لاک، ژرژ لوکزامبورگ، کارل مارکس، شارل دو مونتسکیو، فردریش نیچه، توماس هابز، یوهان گوتفرد هردر، گئورگ ویلهلم فریریش هگل و ولتر نام برد. بنابراین، کارآرنت آشکارا از تاریخ‌نگاری و تاریخ‌پژوهی فراتر می‌رود و در جای‌جای کتاب به انسان از منظر اخلاقی، حقوقی، زیست‌بوم‌آبرومند انسانی و موانع گوناگون در برابر آنها و جایگاه شکننده انسان در جامعه‌های بشری متمرکز می‌شود.

۲.۴ جایگاه انسان

۱.۲.۴

اغراق نیست اگر گرانیگاه اصلی و کلیدواژه این اثر آرنت را «انسان» بنامیم؛ همان‌گونه که محور اصلی دلمشغولی‌ها و نگرانی‌های آرنت در دیگر آثارش، همانا انسان و وضع بشری بوده است. این حساسیت انسان‌محور در نگاه آرنت به مردمان به‌ویژه در اروپای بین دو جنگ جهانی، برآیند تجربه‌های متراکم او از وضعیت انسان‌ها در ارتباطی تنگاتنگ و مستقیم است. او شخصاً شاهد دردها و رنج‌های انسان‌های جنگ‌زده، گرسنه، بی‌خانمان، آواره و محروم در تجربه‌های زیسته خود بوده است. آرنت بدین‌سان، نظر و تفلسف را به عمل و تجسم پیوند می‌زند. درست است که نوع فیلسوفان در تأملات فلسفی خویش تقلاها کرده، رنج‌ها برده، بی‌خوابی‌ها کشیده، آوارگی‌ها دیده و در عرق ریزان روح، به جست‌وجوی حقیقت در تکاپو بوده‌اند و هستند، اما آرنت این‌همه را - که در ساحت نظر رخ می‌دهد - با حضور پرسشگر، دلواپس و دردمند خویش در میدان‌ها، کوچه‌ها و خیابان‌ها، در آمیزش با بی‌پناهان و درماندگان و حتی در دادگاه آیشن (آرنت، ۱۳۹۸)، در عمل تجربه کرده است.

۲.۲.۴

اندیشیدن در درک و ارزیابی نسبت میان انسان و ساختارها، به‌ویژه دولت و دیوانسالاری، گواهی روشن بر رویکرد انسان‌محور آرنت در *امپریالیسم* است. این نگرش متأملانه آرنت، ما را به یاد ژان ژاک روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲) در *قرارداد اجتماعی* می‌اندازد که دل‌نگران به زنجیرکشیده شدن انسان به دست تمدن جدید بود (روسو، ۱۳۴۷: ۳۶) و حتی پس‌پشت سازوکارهای دموکراتیک همانند انتخابات آزاد و قانونی را می‌دید که طی آن شهروندان رأی خود را به صندوق‌ها می‌ریزند و به خانه خود می‌روند و پس از انتخابات، مهار اداره جامعه به دست کسانی می‌افتد که ممکن است تجسم اراده جمعی مردم نباشد (روسو، ۱۳۴۷: ۸۰ و ۱۵۱-۱۴۹). البته آرنت به‌رغم دلواپسی در مورد شکل‌گیری اراده جمعی در نظام نمایندگی، در این زمینه حکومت عوام را از اساس رد می‌کند. او در رساله *انقلاب* بدون پرده‌پوشی می‌نویسد: «تردید ندارم که راه سیاست هرگز راه زندگی عوام نبوده است و نخواهد بود.

سیاست مطابق تعریف، نه تنها به عوام بلکه به معنای دقیق کلمه به جمیع شهروندان مربوط می‌شود.» (آرنت، ۱۳۶۱: ۳۹۱) افزون بر روسو، می‌توان از «قفس آهنین» ماکس وبر (۱۹۲۰-۱۸۶۴) یاد کرد که تمثیلی معنادار از نگرانی درافتادن انسان دوران مدرن در ساختارهای سیمانی مناسبات قدرت و سازوکارهای کنترل‌کننده دیوانسالاری نوین است (پولادی، ۱۳۸۶: ۵۷). وبر در *اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری* با این عبارت از مفهوم قفس آهنین پرده برداری می‌کند: «...غمِ نِعَمِ دنیوی بایستی فقط "مثل ردای سبکی که هر لحظه بتوان به دور انداخت" بر شانه اهل تقوا قرار داشته باشد، اما سرنوشت چنین خواست که ردای سبکی به قفسی آهنین مبدل شود.» (وبر، ۱۳۹۵: ۱۹۰) وبر در ایضاح این تمثیل از نیروی مقاومت‌ناپذیر برآمده از «شرایط فنی و اقتصادی تولید ماشینی» سخن می‌گوید که عطش مصرف‌سیری‌ناپذیر «تا آخرین تُن ذغال سنگ» را دارد (همان). از دیدگاه وبر، سلطه دیوانسالاری، ساختاری از سلطه است که هیچگاه نمی‌توان سلطه‌گران را در آن شناسایی کرد، زیرا هیچکس بر آن کنترلی ندارد (بوشه، ۱۳۹۵: ۵۱۸). آرنت در *امپریالیسم* دولت و دیوانسالاری را یکی از ویژگی‌های بارز توتالیتراریسم می‌داند که به جای آنکه زیست انسانی را تسهیل کنند، می‌توانند زندانی از محدودیت‌ها و محرومیت‌ها برای بشریت بسازند. او این وضع ضدبشری را در پدیده‌های نژادپرستی، جامعه‌دژهای، تزریق بی‌تفاوتی و ترفند جداسازی میان انسان‌ها می‌بیند. او به ویژه در رساله *توتالیتراریسم* پناه بردن فرد عامی به زندگی شخصی را آغاز شکل‌گیری زندگی ذره‌ای می‌داند و می‌نویسد: «فرد عامی همان بورزوایی است که از طبقه‌اش جدا شده و فرد ذره‌ای شده‌ای است که فروریختگی طبقه پورژوایی پدیدش آورده است.» (آرنت، ۱۳۶۶: ۹۳ و ۶۴-۶۵). به‌باور او، دیوانسالاری و دولت به دو ویژگی امپریالیسم می‌انجامد که سنگ بنای توتالیتراریسم است: یکی شیء‌وارگی انسان که به انقیاد می‌انجامد؛ دو دیگر، اطاعت قیّم‌پذیرنده انسان‌ها از رهبران سیاسی. آرنت چنانکه گذشت - در *امپریالیسم*، مفهوم «بی‌حق‌شدگی» را مطرح می‌کند تا به باور ما، نشان دهد که رفتار دولت‌های تمامیت‌گرا با انسان‌ها در «نقض حقوق بشر» خلاصه نمی‌شود، بلکه در پی انکار حق و یا بی‌حق کردن مردمان است؛ یعنی انسان‌هایی که حقوق بشر با انسان بودن آنان عجین و همراه است و جزء لاینفک موجودیت آنان به مثابه نوع بشر است. آرنت وضعیت یهودیان طی جنگ جهانی دوم را در این باره بازتاب می‌دهد که نازی‌ها چنین نبود که در کار نقض حقوق و یا نادیده گرفتن حقوق آنان باشند، بلکه اولاً و بالذات، حق

انتخاب دین از سوی آنان را نمی‌پذیرفتند و آنرا جرم تلقی می‌کردند! حقوق بشر را مترادف «جرم» دانستن، از پدیده‌های شگفت‌آور و طاقت‌سوز در دوران طغیان بهیمنیت طی جنگ جهانی دوم است. وارد آوردن این اتهام‌های میان‌تهی و بی‌بنیان نسبت به حقوق بشر، در روزگار ما نیز به شکل‌هایی دیگر ادامه دارد.

۵. ویژگی‌های امپریالیسم

نگرش آرنت درباره‌ی امپریالیسم با تمرکز در کارکردهای دولت توتالیتر همراه است. پیش از پرداختن به ویژگی‌های امپریالیسم، به مقایسه توتالیتراریسم و دولت استبدادی از سوی آرنت اشاره می‌کنیم، زیرا نقش توتالیتراریسم را به مثابه بن‌مایه امپریالیسم بهتر آشکار می‌سازد. در نگاه آرنت دولت توتالیتر خودکامه و غیر قانونی نیست، بلکه دولتی برپایه نوعی قانون است. در برابر، نظام استبدادی دولت بی‌قانونی است که خودسرانه حکومت می‌کند، اما خصوصیت بارز توتالیتراریسم این است که هیچ جایگاهی برای اراده انسان قائل نیست و در صدد الغاء آزادی است (بشیریه، ۱۳۸۰: ۱۳۶-۱۳۵). راجر بوشه (Roger Boesche) (۲۰۱۷-۱۹۴۸) نیز در تفسیر نظرگاه آرنت در *نظریه‌های جباریت* آورده است که: «دهشت ایدئولوژیک تمامیت‌گرایی، برخلاف خشونت جباریت عادی، پایان ندارد، زیرا باید همیشه دشمنان تازه‌ای برای تصفیه وجود داشته باشند تا جنبش تمامت‌خواه به صورت یک جنبش باقی بماند.» (بوشه، ۱۳۹۵: ۶۳۰). اکنون به ویژگی‌های امپریالیسم به قرار زیر می‌پردازیم:

۱.۵ تقابل دولت - ملت و امپریالیسم

پدیده دولت - ملت نمی‌توانست برای تمامیت‌گرایان قابل پذیرش و تحمل باشد. می‌توان ازدو دیدگاه فردی و ساختاری به این موضوع پرداخت. از دیدگاه فردی، پدیده دولت - ملت بستر شکل‌گیری مفهوم شهروندی و حقوق مردم از سویی، و همبستگی میان مردم از سوی دیگر بود. آرنت در *امپریالیسم ژرفای مفهوم دولت - ملت* را این‌گونه به ما نشان می‌دهد:

دولت - ملت در صورتی می‌تواند وجود داشته‌باشد که همه شهروندان در برابر قانون برابر باشند و هیچ دولتی نمی‌تواند پابرجا بماند وقتی بخشی از شهروندان بیرون از

آرنت و دغدغه‌های انسانی او در ... (سید علی محمودی و سید نوید کلهرودی) ۳۰۵

دایره همه قوانین رانده و در عمل از هر حق و پناهی محروم شوند. « (آرنت، ۱۳۹۹: ۳۵).

پیداست که زیر چتر دولت-ملت، برابری در مقابل قانون معنا می‌یابد و دولت قانون‌محور، زمینه‌ساز دستیابی مردم به حقوق خویش در مقام شهروندی است. از دیدگاه ساختاری، پدیده دولت-ملت می‌توانست در برابر استعمارگری تمامیت‌گرایان مانع ایجاد کند، زیرا مردم را در برابر دولت امپریالیستی قرار می‌داد. آرنت در تبیین چنین نگرشی دو نمونه تاریخی ذکر می‌کند که موجه به نظر می‌رسد. در نگاه او در انگلستان ساختار دولت ملی از میان نرفت، زیرا توتالیتراریسم در این کشور پدید نیامد. در برابر درآلمان و روسیه با پدید آمدن گرایش‌های امپریالیستی، ساختار دولت ملی و ناسیونالیسم دچار آسیب شدند (بشیریه، ۱۳۸۰: ۱۴۲). در تحلیل نگرش آرنت در مورد تقابل دولت-ملت و امپریالیسم از دو منظر فردی و ساختاری می‌توان گفت که آرنت آشکارا اولویت را به انسان می‌دهد و راه میانه را برنمی‌گزیند، چرا که در انسان‌شناسی او، همواره تقدم با انسان به عنوان انسان و هم به عنوان شهروند جامعه سیاسی است.

۲.۵ تفکیک میان ناسیونالیسم و امپریالیسم

تمایز دو مفهوم ناسیونالیسم و امپریالیسم در اندیشه آرنت از آن رو دارای اهمیت است که پرده از استفاده ابزاری امپریالیست‌ها از ناسیونالیسم برمی‌دارد. نقش ویرانگر امپریالیسم فقط به توسعه‌طلبی و قدرت‌محوری خلاصه نمی‌شود، بلکه زمینه‌ساز برآمدن خودکامگی و اعمال سیاست فشار و سرکوب است. در این زمینه می‌توان به دیدگاه بوشه اشاره کرد که با اذعان به این باور که: «[امپریالیسم] کل جهان را تخریب می‌کند»، می‌نویسد: «نیروهای پلیس و ارتش که در خارج از کشور آن‌همه مفید بودند، سرانجام علیه شهروندان در میهن به خشونت متوسل شدند؛ مأموران مخفی از حراست از امپراتوری ماوراء بحار به جاسوسی از هم‌وطنان خود روی آوردند.» (بوشه، ۱۳۹۵: ۵۹۶) آرنت در *امپریالیسم* می‌کوشد ناسیونالیسم را از بند امپریالیسم نجات دهد تا ناسیونالیسم مبرا از نژادپرستی، نابرابری، تعصب، فرقه‌گرایی و جزم‌اندیشی، بتواند هویت ملی را شکل دهد و مردم را حول محور میهن‌دوستی بایکدیگر متحد سازد. نگرش آرنت به ناسیونالیسم در این اثر، از دقت نظر و ژرف‌اندیشی وی حکایت می‌کند.

۳.۵ ویرانگری‌های نژادپرستی

آرنت در *امپریالیسم* خاستگاه مفهوم نژاد را در آغاز سده هجدهم می‌یابد. به نظر او این مفهوم در سده نوزدهم کم و بیش در تمام کشورهای اروپایی در چارچوب دولت-ملت‌ها سازماندهی می‌شود و در سرآغاز سده بیستم «به ایدئولوژی هر نوع سیاست امپریالیستی بدل می‌شود» و با «سماجتی بنیادین»، جامه واقعیت به برمی‌کند (آرنت، ۱۳۹۹: ۹۸). در همین اثر، ویژگی‌های نژادپرستی را از این قرار استخراج و صورتبندی کرده‌ایم: نخست اینکه نژادپرستی جنگ‌افزار سیاسی امپریالیسم بود. دوم اینکه این مفهوم با ناسیونالیسم در تضاد می‌افتد و نه فقط ناسیونالیسم بلکه شکل‌های گوناگون میهن‌پرستی را تخریب می‌کند. سوم اینکه نظریه نژادی بطور هم‌زمان در هنگامه‌ای پدیدار شد که ملت‌های اروپا در قالب دولت-ملت‌ها خود را سازمان‌دهی می‌کردند. این نظریه از آغاز با درنوردیدن محدودیت‌های جغرافیایی، زبانی و رسم‌های معهود، به انکار اهمیت وجود سیاست ملی می‌پرداخت. چهارم اینکه نظریه پردازان نژادپرستی، به انکار اصل برابری و همبستگی ملت‌ها- که با ایده بشریت تضمین شده بود- پرداختند و بدین‌سان به تعبیر آرنت «به قلب دولت-ملت‌ها و ناسیونالیسم شلیک کردند» (آرنت، ۱۳۹۹: ۱۰۳-۱۰۲). پنجم اینکه نژادپرستی در پیوند با نظریه تکامل به عنوان پدیده‌ای خطرناک درمی‌آمد، زیرا وراثت می‌توانست با قابلیت- که برای بورژوازی سده نوزدهم مفهومی به غایت بنیادین بود- عجین شود (آرنت، ۱۳۹۹: ۱۴۵). آرنت در نهایت به‌رغم جدی‌گرفتن پدیده نژادپرستی به علت تأثیرات ویرانگری که برجای گذاشت، آنرا به مثابه موضوعی در مطالعات اندیشه، فاقد هرگونه اهمیت فکری می‌داند (آرنت، ۱۳۹۹: ۱۵۳). براین اساس، نژادپرستی پدیده‌ای همانند سلاحی ویرانگر در دست امپریالیسم، در تضاد با ناسیونالیسم، نافی پدیده دولت-ملت و سیاست ملی، منکر اصل برابری و همبستگی ملت‌ها و درآویخته به نظریه تکامل، با به خدمت‌گرفتن علم تجربی، در جهت ستیز با ناسیونالیسم و منافع ملت‌ها است.

به نظر ما ابعاد پنجگانه نژادپرستی، سنگ بنای تبعیض و زیرپا نهادن حقوق بنیادین نوع بشر بود که بطور خاص در یهودی‌ستیزی و بی‌تابیتی چهره کریه خود را به ویژه طی جنگ جهانی دوم نشان داد. دولت نازی‌های آلمان با سلب هویت انسانی، شهروندی، سرزمینی و ملی، یهودیان را از هستی ساقط کرد، آنان را از میدان تجارت بیرون راند و در قربانگاه‌های نسل‌کشی با هدف امحاء آنان، مرتکب جنایت علیه بشریت شد.

آرنت و دغدغه‌های انسانی او در ... (سید علی محمودی و سید نوید کلهرودی) ۳۰۷

بر پایه پدیده نژادپرستی بود که تمامیت‌گرایان از رهگذر امپریالیسم، بی‌تابیتی را تقویت کردند تا بتوانند از زیر بار تعهدات حقوقی نسبت به شهروندان شانه خالی کنند. این بی‌تابیتی در دولت نازی‌ها شکل سازمان‌یافته به‌خود گرفت و مردمان اروپای شرقی و یهودیان را در دام آوارگی و محو هویت سرزمینی گرفتار کرد. در این رابطه، آرنت در *امپریالیسم* موضوع نادیده‌گرفتن راه‌حل هیتلری را در مسئله یهود، به درستی مورد نکوهش و نقد جدی قرار می‌دهد. او می‌نویسد: «[راه‌حل هیتلری] ابتدا یهودیان آلمان را در وضعیت اقلیتی مردود قرار داد، سپس به عنوان بی‌تابیت از مرزها بیرون راند و در نهایت همه‌جا دوباره با دقت جمع‌آوری و به اردوگاه‌های مرگ منتقل کرد.» (آرنت، ۱۳۹۹: ۲۵؛ بوشه، ۱۳۹۵: ۶۵۴). در یک کلام، دو همزاد یهودی‌ستیزی و بی‌تابیتی از بستر مرگبار نژادپرستی سربرآورد.

۴.۵ پی‌آمدهای توسعه

ارزیابی آرنت درباره همه‌گیر شدن اصل توسعه در کشورها و پیامدهای آن، با نگاهی انتقادی همراه است. او می‌اندیشد که با جهت‌گیری کشورها به سوی تجارت بین‌الملل که مردمان را به فراسوی مرزهای ملی خویش سوق داد و نیز پیدایش این طرز فکر که مرزها مانع توسعه‌اند، لاجرم سرمایه‌داری و بورژوازی وارد میدان سیاست شد. در نتیجه، هویت سیاست خارجی دولت‌ها در سمت و سوی توسعه مطلوب امپریالیست‌ها قرار گرفت و بازیگران سنتی اقتصاد به حاشیه رانده شدند و بدین‌سان، تامین‌کنندگان مالی استعمارگر جای آنان را گرفتند (آرنت، ۱۳۹۹: ۲۵). در برابر دیدگاه به شدت انتقادی آرنت در این زمینه، نگرش آمارتیا سن (Amartya Sen) (۱۹۳۳-) با پرسش‌های متأملانه امروزی همراه است. او به عنوان نمونه می‌پرسد:

آیا ترتیب جهانی عادلانه‌تری وجود دارد که سامانه روابط اقتصادی و اجتماعی جهانی را یکسره برهم بزند؟ آیا بهره‌ای را که گروه‌های مختلف از روابط اقتصادی و اجتماعی جهانی شدن نصیب‌شان می‌شود، می‌توان تغییر داد، بی‌آنکه فرسایش و تخریبی در منافع اقتصاد بازار جهانی پدید آید؟

سن در ادامه، به انتقاد از درگیر شدن قدرت‌های جهانی در تجارت اسلحه (که با امپریالیسم پیوند دارد) می‌پردازد که طی سال‌های اخیر تقریباً ۸۵ درصد سلاح فروخته شده را توسط ۸ کشور بزرگ نشان می‌دهد (سن، ۱۳۹۵: ۲۵۳).

نگرش انتقادی آرنت در ارتباط با عوارض جانبی فرایند توسعه در کشورها با ایفای نقش محوری امپریالیسم، قابل تامل است. تحلیل و ارزیابی این پیامدهای منفی توسعه، ممکن است از روی عمد یا به علت مواجهه با توسعه به مثابه پدیده‌ای نوین در کشورها باشد. بررسی این پیامدها افزون بر روشنگری می‌تواند سیاست‌گذاران دولتی را در جهان، در راه زدودن پیامدهای منفی توسعه مانند موانع فهم شرایط اقلیمی و فرهنگی، مسئله آموزش و مهارت‌های کاربردی و از همه مهم‌تر امکان سوءاستفاده برخی کشورهای توسعه یافته از روند پیشرفت کشورهای در حال توسعه آگاه کند و به چاره‌سازی وادارد. در ارتباط با بحث توسعه، در *امپریالیسم* با انتقاد آرنت از چگونگی کمک‌های اقتصادی به کشورهای نیازمند روبرو می‌شویم. به باور آرنت، این کمک‌ها حتی هنگامی که هدف‌های صرفاً انساندوستانه را دنبال می‌کند، دارای ماهیت سیاسی است. او می‌افزاید که میلیاردها دلار به عنوان کمک به این کشورها سرازیر می‌شود، در حالیکه زمامداران آنها در فساد و ناکارآمدی غوطه‌ورند و این چیزی جز هدر دادن سرمایه‌ها نیست (آرنت، ۱۳۹۹: ۲۳). به باور ما، آنچه آرنت بر آن تأکید می‌گذارد، معضلی پیچیده است که در نیمه دوم سده بیستم حتی در دو دهه نخست سده بیست و یکم هم چنان از چالش‌های پیچیده نظام بین الملل و نهادهای جهانی به ویژه سازمان ملل متحد است. معضل این است که از سویی مردم کشورهای زیر سلطه استبداد - که اکثراً در بی قانونی و فساد به سر می‌برند - به شدت نیازمند کمک‌های گوناگون توسعه‌ای هستند؛ اما از سوی دیگر، دولت‌های استبدادی معمولاً این کمک‌ها را به نام مردم دریافت می‌کنند اما تمام یا بیشتر آنها را به کام خود و پیرامونیان خود فرو می‌برند. به واقع، در این کشورها امکان ارائه کمک‌های مستقیم به مردم، دور از چشم طماع دولت‌ها وجود ندارد و یا با مشکلات جدی همراه است. بنابراین، معضل کمک‌های انسان‌دوستانه اقتصادی به کشورهای نیازمند، هم‌چنان در زمانه ما از چالش‌های بزرگ به شمار می‌رود.

۶. نتیجه‌گیری

بر مبنای پژوهش ما، روش هانا آرنت در *امپریالیسم*، بررسی مسائل نظری در سیاست به مثابه «متن» بر پایه «زمینه» است. او فهم متن را با ژرفکاو‌های نظری، در بستر تحولات تاریخی به دست می‌دهد و همچون یک تاریخ‌پژوه، با کندوکاو فراوان به گردآوری متن‌هایی می‌پردازد که ریشه‌های شکل‌گیری رخدادهای سیاسی را رقم می‌زنند. در همین زمینه، نکته مهم دیگر در آثار او تمایزگذاری دقیق در تعریف مفاهیم است. تقسیم بندی او از تفاوت میان قدرت و خشونت در این مورد قابل ذکر است. در کتاب مورد بررسی نیز به عنوان نمونه، باریک‌بینی او در تمایز نهادن میان امپریالیسم، ناسیونالیسم و نژاد پرستی دیده می‌شود. آرنت در کار نظریه‌پردازی، به این ضرورت آگاهی یافت که در گام نخست، وجوه تمایز میان تعاریف شماری از مفاهیم اساسی را که در پرده ابهام است به آفتاب بیفکند، تا از این رهگذر هم به ادبیات سیاسی وضوح و فریبهی بخشد، و هم به ژرفای دریافت‌های خود و انتقال دستاوردهای فکری‌اش در نظریه سیاسی بیفزاید.

دغدغه خاطر آرنت در مورد انسان و چگونگی زیست نوع بشر در درازنای تاریخ، از اهمیت کار وی در سپهری جهانشمول حکایت می‌کند. آرنت رخدادهای دوران معاصر را بر محور جایگاه و وضعیت انسان از جنبه‌های شخصیتی، اخلاقی و حقوقی می‌نگرد. نگاه آرنت به نسبت میان انسان به عنوان شهروند با ساختارهای دوران مدرن مانند دولت و دیوانسالاری، در این اثر نشان می‌دهد که برای او بیش و پیش از مقوله تمدن، این منزلت و کرامت انسان است که اهمیت دارد. به نظر او، ساختارهای سیاسی و دیوانسالاری‌ها در دوران مدرن به فضاهای بسته و مناسبات خردکننده‌ای تبدیل شده‌اند که انسان‌ها در زندان آن‌ها احساس رنج و نگونبختی می‌کنند.

در ارتباط با پدیده امپریالیسم، مؤلفه‌های دولت-ملت از دیدگاه فردی و ساختاری، تفکیک ناسیونالیسم و امپریالیسم و پی‌آمدهای توسعه، واجد اهمیت و در شناخت ماهیت این پدیده راهگشا است. بطور خاص، نژادپرستی به مثابه بن‌مایه دو پدیده یهودی‌ستیزی و بی‌تابیتی، به نظر نویسندگان مقاله از نمونه‌های برجسته تأملات نظری آرنت، معطوف به واقعیت‌های تاریخی در رابطه‌ای علت و معلولی است.

به نظر ما، کار آرنت در امپریالیسم با نگرش انتقادی و باریک‌بینی‌هایی همراه است که با سپری‌شدن سال‌ها هنوز درخور تأمل و بهره‌برداری است. هرچند رخدادهای تاریخی

بازتاب یافته در کتاب، از زمانه ما به ویژه دو دهه آغازین سده بیست و یکم میلادی دور است، اما آنچه علاوه بر شرح و تحلیل آرنت از رخداد‌های تاریخی به این اثر حضور زمانی و مکانی می‌بخشد، مفهوم‌های بنیادین مندرج در آن است که در رأس آن‌ها انسان، حقوق بشر، مهاجرت، تابعیت و وضعیت اقلیت‌ها در روزگار ما قرار دارند. افزون بر این‌ها، مکتب‌هایی همانند ناسیونالیسم افراطی، نژادپرستی، توتالیتاریسم، امپریالیسم و فاشیسم، هنوز زیست‌بوم ملت‌ها و قلمرو دولت‌ها را زیر تأثیرات گوناگون خود قرار می‌دهند؛ به ویژه که در صورت‌های متفاوت و پیچیده خودنمایی می‌کنند. نقد آرنت در خصوص کمک‌های اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته به کشورهای کمتر توسعه‌یافته - که به دلایل و علل ذکر شده در مقاله، حاصل چندانی برای قرارگرفتن این کشورها در مسیر توسعه ندارد - قابل تأمل است. البته آرنت در باره این موضوع وارد علت‌یابی چندو چون این سیاست ناکارآمد و ناکام نمی‌شود و راه‌حلی در جهت فائق آمدن به این مشکل ارائه نمی‌دهد. لازم به ذکر است که این موضوع از معضلات پیچیده بین‌المللی است و به رغم تلاش‌های سازمان ملل متحد و دیگر نهادهای جهانی، هنوز در روزگار ما راه برون‌رفتی برای آن پیدا نشده است. پژوهش آرنت در *امپریالیسم* به رغم آنکه سال‌ها از انجام آن می‌گذرد، برای مطالعه و بهره‌گیری اندیشه‌وران، متخصصان علوم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و تاریخی کشورهای فرادست و فرودست، روشنگر، آگاهی‌بخش، راهگشا و سودمند است.

پی‌نوشت‌ها

۱. ملت در اروپا امری جدید است. نظریه پردازان مختلفی به چگونگی شکل‌گیری ملت‌ها به عنوان یک برساخت یا یک جعل در قرون جدید پرداخته‌اند. به طور مثال رویکرد بندیکت اندرسون در کتاب معروف خود با نام *جماعت‌های تصویری* از جمله این دیدگاه‌هاست. اما به طور کلی باید گفت با کمرنگ شدن اقتدار پاپ، مردمان مناطق مختلف اروپا دیگر چندان کلیسای روم را به عنوان زعیم ملت مسیح نمی‌پذیرفتند و به تدریج مردم مناطق مختلف برای خود مرز و قلمرو و ملیتی را دست و پا کردند. از این رو، بر خلاف تمدن‌های کهنی همچون ایران، در اروپا ملت امری جدید به شمار می‌آید. ن.ک به: سید جواد طباطبایی، *دولت، ملت و حکومت قانون*، تهران: مینوی خرد، ۱۳۹۹.

۲. در نسخه آلمانی کتاب آرنت از کلمه *Rechtlosigkeit* و در نسخه انگلیسی از کلمه *Rightlessness* استفاده نموده است. در حالت تحت الفظی ترجمه این کلمه بی‌حق/ بی‌حقی خواهد بود اما در

آرنت و دغدغه‌های انسانی او در ... (سید علی محمودی و سید نوید کلهرودی) ۳۱۱

طول مطالعه متن متوجه می شویم که با افرادی از نظر آرنت روبرو هستیم که حقوقی داشته اند و سپس بی حق می شوند. بنابراین مترجم به درستی و با هوشمندی از واژه بی حق شدگی استفاده کرده است که به فارسی روان تر و به لحاظ محتوایی نیز صحیح تر است.

۳. این سه کتاب به ترتیب عبارتند از:

هانا آرنت، عناصر و خاستگاه های حاکمیت توتالیتیر؛ یهودی ستیزی، ترجمه مهدی تدینی، تهران، ثالث، ۱۳۹۸.

هانا آرنت، عناصر و خاستگاه های حاکمیت توتالیتیر؛ امپریالیسم، ترجمه مهدی تدینی، تهران: ثالث، ۱۳۹۹.

هانا آرنت، عناصر و خاستگاه های حاکمیت توتالیتیر؛ توتالیتریسم، ترجمه مهدی تدینی، تهران: ثالث، ۱۴۰۰.

کتابنامه

آرنت، هانا (۱۳۹۹)، *امپریالیسم*، ترجمه مهدی تدینی، چاپ سوم، تهران: نشر ثالث.

آرنت، هانا (۱۳۶۳)، *انقلاب*، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: خوارزمی.

آرنت، هانا (۱۳۶۶)، *توتالیتریسم*، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ دوم، تهران: انتشارات جاویدان.

آرنت، هانا (۱۳۹۲) *میان گذشته و آینده*، مترجم سعید مقدم، تهران: نشر دات.

آرنت، هانا (۱۳۹۴) *هانا آرنت؛ آخرین مصاحبه‌ها و دیگر گفتگوها*، ترجمه هوشنگ جیرانی، تهران: ققنوس.

آرنت، هانا (۱۳۹۸) *آیسمن در اورشلیم*، مترجم زهرا شمس، تهران: نشر برج.

اسپریگنز، توماس (۱۳۹۴)، *فهم نظریه های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: انتشارات آگه.

بشپریه، حسین (۱۳۸۰)، *لیبرالیسم و محافظه‌کاری، (تاریخ اندیشه سیاسی در قرن بیستم)*، جلد دوم، چاپ سوم، تهران، نشر نی.

بوشه، راجر (۱۳۹۵)، *نظریه های جباریت، از افلاتون تا آرنت*، ترجمه فریدون مجلسی، چاپ سوم، تهران، مروارید.

پولادی، کمال (۱۳۸۶)، *تاریخ اندیشه سیاسی در غرب، قرن بیستم*، چاپ سوم، تهران، نشر مرکز.

رجایی، فرهنگ (۱۳۹۸)، *اندیشه و اندیشه‌ورزی*، تهران، فرهنگ جاوید.

روسو، ژان ژاک (۱۳۴۷)، *قرارداد اجتماعی*، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، چاپ ششم، تهران، شرکت سهامی چهر.

۳۱۲ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۲، شماره ۴، تیر ۱۴۰۱

سن، آمارتیا (۱۳۹۵)، *هویت و خشونت، توهم تقدیر*، ترجمه فریدون مجلسی، تهران، نشر پایان.
طباطبایی، سید جواد (۱۳۹۹)، *دولت، ملت و حکومت قانون*، تهران، مینوی خرد.
جهانبگلو، رامین (۱۳۷۱)، *در جست‌وجوی آزادی: مصاحبه‌های رامین جهانبگلو با آیزایا برلین*، مترجم خجسته کیا، تهران: نشر گفتار.
گریفتس، مارتین (۱۳۸۸) *دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان*، مترجم علیرضا طیب، تهران: نی.
محمودی، سید علی (۱۳۹۵)، *فلسفه سیاسی کانت، اندیشه سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق*، چاپ سوم، تهران، نشر نگاه معاصر.
وبر، ماکس (۱۳۹۵)، *اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، چاپ ششم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

King, Preston, ed. (1988), *The History of Ideas: An Introduction to Method*, London, Croom Helm.

“Politics and the English Language” in: <https://www.orwellfoundation.com/the-orwell-foundation/orwell/essays-and-other-works/politics-and-the-english-language/>